



تفسیر آیات مشکل

درس ۱۵

ذوالقرنین کیست؟

استاد: آیت الله یعقوب جعفری

کارشناسی ارشد

مقدمه

از داستان‌های پر فراز و نشیب در قرآن، داستان فردی به نام ذوالقرنین است که تاریخ‌نویسان درباره آن بحث‌های فراوانی کرده‌اند. از آن‌جا که پرسش‌های فراوان و ابهاماتی که درباره این شخصیت در طول قرن‌ها، میان اقوام یهودی شکل گرفت سبب شد که مشرکان درباره وی از محضر پیامبر اسلام سؤالاتی داشته باشند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق وحی به پرسش‌های آنان جواب دهد. در این درس به شخصیت ذوالقرنین از منظر آیات قرآن می‌پردازیم و احتمالات فراوانی را که مفسرین درباره شخصیت وی مطرح ساخته‌اند، مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهیم.

محتوای آموزشی

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا. إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآيِّنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِّئًا».

(کهف، ۸۳-۸۴)

و از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند، بگو: به‌زودی برای شما از او سخنی می‌خوانم. همانا ما به او در زمین قدرت بخشیدیم و از هر چیزی وسیله‌ای به او دادیم.

لغت و اعراب

- ۱- «ذی‌القرنین» صفت برای پادشاهی که ملک فراگیر داشت. صاحب دو شاخ. قرن علاوه‌بر شاخ در معانی دیگری هم به‌کار می‌رود، مانند: نسل، برهه‌ای از زمان. یک قرن در زبان عربی لزوماً صد سال نیست.
- ۲- سین در «ساتلوا» برای محقق شدن وعده است و برای تراخی نیست. این که نقل این داستان را «تلاوت» نامیده، شاید برای این باشد که در این داستان ذکرها و پندهاست.
- ۳- «مکَّنَّا» قدرت دادیم، امکاناتی در اختیار او قرار دادیم که در زمین تصرف کند.
- ۴- «سببًا» وسیله، ابزار کار. سبب در اصل به معنای ریسمان است که وسیله‌ای برای رفع احتیاجات است.

تفسیر

داستان ذوالقرنین

این آیات از جمله آياتی است که در پاسخ پرسش‌های مردم نازل شده، که گاهی به‌صورت «یسئلونک»، گاهی «یسئل»، گاهی «یسئلک»، گاهی «سئلک» و گاهی «یسئفتونک» مطرح می‌شد. در این آیات، در پاسخ به پرسش

مشرکان درباره ذوالقرنین، داستان او طی ۱۵ آیه (آیات ۸۳-۹۸ از سوره کهف) به طور اجمال بیان شده است. براساس روایات، این پرسش یکی از سه پرسشی است که مشرکان مکه به تحریک یهود مدینه از پیامبر پرسیده‌اند.^۱ طبق این آیات، خداوند توانایی‌هایی به ذوالقرنین عطا کرده و وسیله هر کاری را در اختیار او قرار داده بود. او در سه مسیر حرکت کرد:

مسیر نخست، به سوی مغرب بود که به جایی رسید که خشکی تمام می‌شد و محلی بود که به نظر می‌آمد خورشید در یک چشمه گل‌آلود غروب می‌کند. در آنجا با قومی روبه‌رو شد و از جانب خدا به او وحی یا الهام شد که او مخیر است، آنان را عذاب کند و یا با آنان خوش‌رفتاری نماید و او اعلام کرد که هرکس ستمگر باشد، او را عذاب خواهیم کرد و در قیامت هم به عذاب الهی دچار خواهد شد و هرکس که ایمان و عمل صالح داشته باشد، پاداش نیکویی خواهد داشت.

مسیر دوم، به سوی مشرق بود، که در آنجا با قومی روبه‌رو شد که ساتری از خورشید نداشتند، یعنی آن‌چنان عقب افتاده بودند که لباس هم نداشتند.

مسیر سوم، به سوی تنگه‌ای بود میان دو کوه بلند و در آنجا با قومی روبه‌رو شد که زبان نمی‌دانستند، یعنی مردمان ساده و بی‌فرهنگی بودند. آن‌ها به ذوالقرنین گفتند که پشت این کوه‌ها قومی به نام یاجوج و ماجوج وجود دارند، که در زمین فساد می‌کنند، اگر می‌توانی میان ما و آنان سدّی بساز تا نتوانند به این طرف هجوم آورند، هزینه آن را نیز ما می‌پردازیم، و ذوالقرنین بی آن‌که هزینه‌ای از آن‌ها بخواهد، با استفاه از نیروی انسانی آن‌ها در آن تنگه، سدّی از آهن و مس بنا کرد و یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن سد عبور کنند.

پس از پایان کار سدّ، ذوالقرنین خدا را سپاس گفت و آن موقعیت را رحمتی از جانب پروردگارش خواند و اظهار داشت که این سد هم‌چنان ثابت و پا برجا خواهد بود، تا زمانی که وعده پروردگار من برسد، که در آن هنگام نابود خواهد شد.

این بود داستان ذوالقرنین در قرآن و شرح سفرهای سه‌گانه او و سدّی که برای مهار کردن یاجوج و ماجوج ساخت. قرآن کریم این داستان را در پاسخ به پرسش مشرکان قریش بیان کرده است و آنان این پرسش را با تحریک یهود مطرح کرده بودند.

۱. ابن هشام و دیگران ضمن یک داستان مفصل، نقل می‌کنند که قریش کسانی را نزد یهود مدینه فرستادند. آن‌ها با احبار یهود راجع به پیامبر صحبت کردند. احبار به آن‌ها گفتند: از او درباره اصحاب کهف و ذوالقرنین و حقیقت روح بپرسند. *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. بررسی شخصیت تاریخی ذوالقرنین

اکنون باید دید که ذوالقرنین کیست و آیا می‌توان با توجه به مفهوم این آیات و مشخصاتی که گفته شده و شأن نزول آیات و قراین و شواهد تاریخی، ذوالقرنین را با یکی از شخصیت‌های تاریخی تطبیق نمود؟ در این جا نظریه‌های گوناگونی ابراز شده است که ما آن‌ها را نقل و بررسی خواهیم کرد و در پایان نظر نهایی خود را درباره ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج و سد ذوالقرنین بیان خواهیم نمود، ولی پیش از آن، درباره کلمه «ذوالقرنین» توضیحاتی می‌دهیم:

ذوالقرنین یعنی کسی که دارای دو «قرن» است. معنای روشن قرن، همان‌گونه که در کتاب‌های لغت آمده «شاخ» است و ذوالقرنین یعنی کسی که دو شاخ دارد. البته معانی دیگری هم برای قرن گفته شده، از جمله این که، قرن به معنای برهه‌ای از زمان است که یک نسل در آن زندگی می‌کنند.^۱

در این که ذوالقرنین به چه مناسبتی این لقب را یافته بود، احتمالاتی داده‌اند:

۲.۱- بر سرش دو برآمدگی مانند دو شاخ بود و او آن‌ها را با موی سر و یا با عمامه پنهان می‌کرد.

۲.۲- او از پدری از فارس و مادری از روم به دنیا آمده بود و شرافتی دوگانه داشت.

۲.۳- دو ضربت بر سر او زدند از دنیا رفت و در بعضی از روایات آمده که ضربتی بر سر او زدند و مرد و سپس زنده شد تا ضربت دوم را بر او وارد کردند و مرد.^۲

۲.۴- سلطنت او چنان گسترده بود که روم و فارس را دربر می‌گرفت.

۲.۵- سلطنت او چنان طولانی بود که دو برابر متوسط مدت سلطنت یک نفر بود.

۲.۶- سلطنت او چنان طولانی بود که دو نسل از مردم در زمان او هلاک شدند.

۲.۷- او تاجی بر سر داشت که مانند سر گاو بود.

۲.۸- دو صفحه از مس بر سر داشت.

۲.۹- دو گوش بزرگ داشت و آن‌ها را با موی سرش پنهان می‌کرد.

۲.۱۰- او در سفرهای خود به مغرب و مشرق رسید و هر دو را تسخیر کرد.

۲.۱۱- به خاطر شجاعت زیادی که داشت، زور او به زور قوچ و گاو تشبیه شد.

۱. ابن منظور، *لسان‌العرب*، ج ۱۳، ص ۳۳۱.

۲. این مطلب در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل شده و امام در ادامه گفته است که در میان شما هم کسی مانند او وجود دارد (*علل الشرایع*، ج ۱۰، ص ۴۰) به گفته طریحی و ابن منظور آن حضرت خودش اراده کرده بود، چون بر سر او هم دو ضربت کاری وارد شد، که ضربت دوم باعث مرگ او شد؛ ضربت اول در روز خندق و ضربت دوم در محراب مسجد کوفه توسط ابن ملجم. *لسان‌العرب*، ج ۱۳، ص ۳۳۳، *مجمع‌البحرین*، ج ۳، ص ۴۹۵.

۲.۱۲- او در خواب دید که به خورشید نزدیک شده و دو طرف آن را گرفته است؛ چون رؤیای خود را برای دیگران نقل کرد، او را ذوالقرنین گفتند.^۱

در میان این احتمالات، آنچه معروف است این است که، ذوالقرنین تاجی مانند سر گاو بر سر داشت و به نظر می‌رسید که دو شاخ دارد. اتفاقاً در فرهنگ اقوام و ملل گوناگون، بسیاری از حکمرانان بزرگ با دو شاخ تصور می‌شدند و در تندیس‌هایی که از آن‌ها درست می‌کردند، دو شاخ بر سر آنان بود و شاخ، علامت قدرت فوق‌العاده بود، حتی برخی از بت‌ها و توت‌ها و خدایانی که ساخته می‌شدند، دارای دو شاخ بودند.^۲

در هر حال آنچه مهم است این است که بینیم منظور از ذوالقرنین که داستان او در قرآن آمده، کیست و با کدام شخصیت تاریخی تطبیق می‌کند. در این باره نظرهای مختلفی وجود دارد، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- منظور از او «تسن شی هوانک تی» امپراطور چین است و همو بود که دیوار عظیم چین را ساخت. این دیوار که حدود سه هزار کیلومتر طول دارد و امروز بی‌مصرف‌ترین ساختمان جهان به‌شمار می‌رود، باعث تلف شدن چهارصد هزار انسان شد. این دیوار برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی به درون امپراطوری چین ساخته شد.

این نظر که اخیراً مطرح شده^۳، دورترین و ضعیف‌ترین احتمال درباره ذوالقرنین مورد نظر قرآن است، زیرا:

۱.۱- مشرکان مکه و حتی یهودیان مدینه درباره پادشاهان چین اطلاعاتی نداشتند تا داستان او را از پیامبر اسلام بپرسند.

۱.۲- این پادشاه، پادشاه بسیار ظالمی بود و از آمیزش نامشروع ملکه چین با وزیر دربار به دنیا آمده بود و هرچند به چین وحدت بخشید، ولی طبعی خشن و لجوج داشت و خدایی به‌جز خود نمی‌شناخت و سر آن داشت که سرزمین خود را با خون و آهن متحد کند،^۴ درحالی‌که در قرآن از ذوالقرنین به نیکی یاد شده و در روایات اسلامی ذوالقرنین، مردی صالح که خدا او را دوست می‌داشت و او خدا را دوست می‌داشت، معرفی شده است.^۵

۱.۳- دیوار چین از آهن و مس ساخته نشده، درحالی‌که سداً ذوالقرنین به تصریح قرآن از آهن و مس ساخته شده است.

۱. این وجه تسمیه‌ها را از کتاب‌های زیر استخراج کردیم:

تفسیر طبری، ج ۹، ص ۸-۹؛ زمخشری، *الکشاف*، ج ۲، ص ۷۴۳؛ طبرسی، *مجمع‌البیان*، ج ۶، ص ۷۵۶؛ *تفسیر فخر رازی*، ج ۲۱، ص ۱۴۴؛ صدوق، *کمال‌الدین*، ص ۳۹۳؛ ابن اثیر، *النهاية فی غریب‌الحديث*، ج ۴، ص ۵۲؛ *لسان‌العرب*، ج ۱۳، ص ۳۳۲.

۲. رجوع شود به دکتر خزائی، *اعلام قرآن*، ص ۳۲۰.

۳. در اثبات این نظر، آقای امیر توکل کامبوزیا کتابی تحت عنوان: «ذوالقرنین یا تسن شی هوانک تی بزرگ‌ترین پادشاه چین» نگاشته که در ۷۲ صفحه از سوی شرکت انتشار بدون تاریخ به چاپ رسیده است.

۴. رجوع شود به ویل دورانت، *مشرق زمین گهواره تمدن*، ص ۷۶۸.

۵. شیخ صدوق، *کمال‌الدین*، ص ۳۹۳ و *علل‌الشرائع*، ج ۱، ص ۴۰.

۱.۴- ذوالقرنین شرق و غرب عالم را تحت حکومت خود داشت ولی این پادشاه فقط در چین حکمروایی می‌کرد.
 ۲- منظور از ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن به نام *منذر بن ماء السماء* یا *صعب بن ذی مراد حمیری* و یا شمیرعش است، که از تباعه و اذواء یمن بود. چندین تن از مورخان و مفسران عرب به این نظریه تمایل دارند که از جمله آن‌ها به مقریزی^۱ و ابوریحان بیرونی^۲ و طنطاوی^۳ می‌توان اشاره کرد.

شاید این نظریه از ورود کلمه «ذو» در اول ذوالقرنین ناشی شده است، چون در میان پادشاهان یمن کسانی بودند که نام آن‌ها با «ذو» شروع می‌شد و به آن‌ها اذواء می‌گفتند، مانند: ذی یزن، ذی غمدان، ذی المنارد و... و نیز شمیرعش از ملوک یمن، دست به کشورگشایی زد و حتی به چین هم رسید و هموست که شهر سمرقند را بنا کرد.^۴ دیگر این که در اشعار عصر جاهلی از چند تن از پادشاهان یمنی به ذوالقرنین یاد شده است، از جمله لبید می‌گوید:

والصعب ذوالقرنین اصبح ثاویبا بالحنو فی جدث اشم مقيما^۵

و یکی از حمیری‌ها چنین سروده است:

قد كان ذوالقرنین جدی مسلاملکا تدین له الملوك و تحشد

بلغ المشارق و المغرب بیتغی اسباب امر من حکیم مرشد^۶

کسانی که ذوالقرنین را با یکی از ملوک یمن تطبیق می‌کنند، در بیان مکان سدّی که ذوالقرنین در برابر یاجوج و مأجوج ساخت، دچار ناتوانی شده‌اند. این سدّ نمی‌تواند سدّ مآرب یمن باشد که در قرآن آمده است، چون این سد از آهن و مس نیست و برای دفع هجوم قومی هم ساخته نشده است.

گاهی گفته‌اند که شمیرعش دیوار چین را ترمیم کرد و شاید هم سدّ دیگری ساخته است.

باید گفت که کشورگشایی یکی از پادشاهان یمن به گونه‌ای که مشرق و مغرب جهان آن روز را دربر گرفته باشد، از نظر تاریخی ثابت نشده و حتی رسیدن شمیرعش به ماوراءالنهر و چین هم به افسانه شباهت دارد و به گفته ابن خلدون در انساب تباعه خلط و اختلاف بسیار است و جز اندکی از اخبار آن صحیح نیست و رفتن آن‌ها به ماوراءالنهر، روم و چین به افسانه و داستان‌های ساختگی شباهت دارد.^۷

۱. مقریزی، *الخطط والاثار*، ج ۱، ص ۲۸۵، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸.

۲. بیرونی، *الاثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، ص ۶۴-۶۵، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۳. طنطاوی، *الجواهر فی تفسیر القرآن*، ج ۹، ص ۲۱۵.

۴. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۲۴۷.

۵. *تاج العروس*، ج ۱، ص ۳۳۵.

۶. *البدایه والنهایه*، ج ۲، ص ۱۲۴.

۷. ابن خلدون، *مقدمه*، ترجمه گنابادی، ج ۱، ص ۱۸، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹، ص ۵. ش.

ملقب شدن برخی از تبابعه و اذواء یمن به ذوالقرنین همان گونه که در آن اشعار آمده، دلیل بر مطلب نمی‌شود؛ چون ممکن است افراد متعددی به مناسبتی ذوالقرنین نامیده شوند، گذشته از این که اصالت و تاریخ سرودن آن اشعار، جای تردید است، به خصوص شعری که به یکی از حمیری‌ها نسبت داده شده و نقل کردیم، به وضوح اقتباس از قرآن است و بنابراین نمی‌توان آن را شعر جاهلی دانست. دیگر این که سؤال از ذوالقرنین به تحریک یهود بوده و باید ذوالقرنین کسی باشد که در تاریخ یهود اسم و رسمی داشته باشد و می‌دانیم که کسی از ملوک یمن در فرهنگ یهود مطرح نبوده است.

۳- ذوالقرنین همان اسکندر رومی یا مقدونی بوده، که کشورگشایی او در تاریخ معروف است. این قول مشهورترین و شایع‌ترین قول میان مفسران است.

فخر رازی اظهار می‌دارد که باتوجه به این که اسکندر همه‌جا را تسخیر کرد و از نظر قرآن هم ذوالقرنین همه‌جا را تسخیر کرده بود، باید یقین کرد که منظور از ذوالقرنین، اسکندر است. او پس از بیان این مطلب می‌گوید: در این جا اشکالی بزرگ می‌ماند و آن این که اسکندر شاگرد ارسطو و بر مذهب او بود و تعظیم قرآن از ذوالقرنین سبب می‌شود که بگوییم، مذهب ارسطو حق بوده و این چیزی است که راهی بر آن نیست.^۱

باید گفت: تطبیق ذوالقرنین با اسکندر، اشکال عمده‌ای دارد، که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد و آن این که اسکندر همان گونه که در کتاب‌های تاریخی آمده، شخصی ستمگر و بت پرست بوده و کشتارهای بسیاری کرده است^۲ و این در حالی است که قرآن ذوالقرنین را مؤمن به خدا و روز قیامت، و فردی صالح و خیرخواه معرفی می‌کند و در روایات اسلامی هم از او به نیکی یاد شده است:

عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: **إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا جَعَلَهُ اللَّهُ حُجَّةً عَلَيَّ عِبَادِهِ فَدَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَرَهُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ.**^۳

پیامبر فرمود: ذوالقرنین بنده صالحی بود که خدا او را حجت بر بندگان خود قرار داد و او قوم خود را به سوی خدا و تقوا دعوت کرد.

عن علي (عليه السلام) قال: **إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ وَنَصَحَ اللَّهُ فَنَصَحَهُ اللَّهُ.**^۴

امیرالمؤمنین فرمود: ذوالقرنین بنده‌ای بود که خدا را دوست می‌داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت و برای خدا نصیحت می‌کرد و خدا هم او را نصیحت می‌کرد.

۱. فخر رازی، ج ۲۱، ص ۱۶۳ - ۱۶۵.

۲. رجوع شود به: ویل دورانت، *تاریخ تمدن، یونان باستان*، ج ۲، ص ۶۵ به بعد.

۳. *کمال الدین*، ص ۳۹۴.

۴. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۴۰.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا، وَ لَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا أَحَبَّ إِلَهُهُ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ، وَ نَاصِحَ لِلَّهِ فَنَاصَحَهُ اللَّهُ!.

امام باقر فرمود: ذوالقرنین پیامبر نبود، ولی بنده صالحی بود که خدا را دوست می‌داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت.

هم‌چنین امام صادق فرموده است که چهار نفر در همه زمین حکومت کردند، که دو نفر از آن‌ها مؤمن و دو نفرشان کافر بودند، دو مؤمن عبارت بودند از: سلیمان و ذوالقرنین و دو کافر عبارت بودند از: نمرود و بختنصر.^۲

باتوجه به این اوصاف، چگونه می‌توان او را با اسکندر با آن عقیده فاسد و آن همه جنایت تطبیق کرد؟ طبق برخی از روایات، ذوالقرنین شاگرد خضر بود، نه ارسطو و همراه با خضر به دنبال آب حیات به ظلمات رفت، که شاید منظور مناطقی باشد که در نزدیکی قطب شمال بود، که در آنجا شب‌ها چند ماه طول می‌کشد و خضر از آن آب نوشید، ولی قسمت ذوالقرنین نشد.^۳

در این جا به این مطلب باطلی که نویسنده کتاب «ذوالقرنین کیست؟» گفته است، اشاره می‌کنیم. او معتقد است که منظور از ذوالقرنین همان اسکندر است، و در پاسخ از این اشکال که چگونه قرآن از شخصی ستمگر و بت‌پرست تعریف و تمجید می‌کند، اظهار می‌دارد که عقیده یهود درباره اسکندر این بوده که او عادل و خداشناس بوده و خدا در قرآن مطابق با پندار یهود سخن گفته است و نه مطابق با واقع. این بدان جهت بود که مشرکان با تحریک یهود، درباره ذوالقرنین پرسیدند و قرآن باید پاسخی می‌داد که با گفته‌های آنان مطابقت می‌کند، تا بدانند که پیامبر اسلام هم از آن داستان خبر دارد.^۴

شگفتا از این سخن! چگونه مسلمانی به خود جرأت می‌دهد که بگوید: قرآن برای خوشایند یهود سخنی برخلاف واقع گفته و بت‌پرست و ستمگری را به دروغ موحد و عادل معرفی کرده است! اگر قرآن می‌خواست برای مصلحتی سخن خلاف واقع یهود را نقل کند، باید به گونه‌ای نقل می‌کرد که معلوم شود که آن سخن، سخن یهود است و قرآن آن را قبول ندارد، همان‌گونه که در داستان اصحاب کهف، وقتی راجع به تعداد آنان صحبت می‌کند، اقوال اهل کتاب را این‌گونه نقل می‌کند: سيقولون ثلاثة رابعهم كلبهم...

از این گذشته دیدیم که در روایات اسلامی از ذوالقرنین به‌عنوان بنده صالح خدا که خدا او را دوست دارد یاد شده است؛ آیا روایات هم برای خوشایند یهود بوده است؟

۱. کمال‌الدین، ص ۳۹۳.

۲. خصال صدوق، ص ۲۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴. دکتر سید حسن صوفی، ذوالقرنین کیست؟ ص ۸۰، کانون انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۵.



چکیده

در پاسخ به پرسش مشرکان درباره ذوالقرنین از محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، قرآن داستان او را به طور اجمال بیان می‌کند و از توانایی‌های خداوند به ذوالقرنین سخن می‌گوید، به طوری که خداوند وسیله هر کاری را در اختیار او قرار داده بود. او به دو جهت شرق و غرب و به سوی تنگه‌ای میان دو کوه بلند حرکت کرد و در هر سمت به اقوامی برخورد، که قرآن برخورد او را با آنها حکایت می‌کند. در پایان قرآن از سدی که تا روز قیامت پابرجاست سخن می‌گوید، که ذوالقرنین آن را بنا نهاد.

در تطبیق شخصیت وی با افراد اثرگذار در طول تاریخ، افراد متعددی ذکر شده‌اند، که از جمله آنها: امپراتور چین، پادشاه یمن، اسکندر مقدونی است. نویسنده هریک از این شخصیت‌ها را با ذکر دلایل عقلی، نقلی و تاریخی رد می‌کند و به تطبیق شخصیت وی از دیدگاه آیات قرآن می‌پردازد، که در درس بعدی خواهد آمد.

